

چرا افغانستان با گذشت هر روز خونین تر و شکسته تر میشود؟ (ن - همگام)



پاکستان در افغانستان به دنبال چیست؟

در عقب پرده سیاسی افغانستان چه میگذرد؟

چه زدوبند های بین ناتو و پاکستان وجود دارد؟

کیها جنگ سالار و کیها غرب سالارانند؟

چرا کرزی جلو خود سری های برادرانش را نمیگیرد؟

ایا گریه های کرزی واقعا معصومانه است؟

کیها ثروت و دارائی ملت را به یغما میبرد؟

چرا ائتلاف در افغانستان شکست خورد؟ ...

افغانستان یکی از کشورهای آسیای که سالها است جنگهای مختلف در آن جریان دارد. مساحت افغانستان 652 هزار و 225 کیلومتر مربع است. افغانستان با کشورهای ایران از غرب، ترکمنستان از شمال، ازبکستان از شمال، تاجیکستان از شمال، چین از شرق، کشمیر از جنوب شرقی و پاکستان از جنوب هممرز است. تابستانهای آن گرم و زمستانهایش سرد است. یکی از مهمترین مشخصه های جغرافیایی افغانستان کوهستانی بودن آن است. یکی از دلایلی که جنگها اغلب طولانی است همین کوهستانی بودن افغانستان است. در سال 1978 میلادی و ح.د.خ.ا بر سر کار آمد. در سال 1992 حاکمیت داکتر نجیب الله سقوط نمود. آنگونه که در دانشنامه ویکی پدیا آمده است، مجاهدین موفق به تشکیل دولت ملی نشدند و جای آنها را طالبان گرفت. طالبان نتوانستند بقایای مجاهدین را که بر علیه آنها مقاومت می کردند به طور کامل سرکوب کند. رژیم طالبان با حمله ائتلاف بین المللی به رهبری امریکا از هم پاشید.

از سال 2001 میلادی بعد از کنفرانس بن (Bonn) در اثر توافق گروه های جنگی و طرفداران غرب دولت موقت به رهبری حامد کرزی روی کار آمد. حکومت در 7 دسامبر 2004 میلادی به ریاست جمهوری حامد کرزی شکل گرفت و در 19 دسامبر سال 2005 نیز انتخاب مجلس قانون گذاری آن را تکمیل کرد. افغانستان عضو سازمان ملل متحد و ا.ک.و است. حکومت در این کشور جمهوری اسلامی است. اکنون بنام رئیس جمهور کرزی است. این کشور دو مجلس دارد: مجلس نمایندگان با 249 عضو و مجلس سنا با 102 عضو. سن قانونی در این کشور 18 سالگی است.

بیشترین قرضه های کشور از روسیه و بانک بین المللی پول است که بالغ بر هشت میلیارد دالر می رسد. پس از سقوط طالبان بیش از 60 کشور جهان قول کمک را دادند که طی این هفت سال میلیارد ها دالر کمک صورت گرفت ولی این کمکها وسیله مافیای قدرت: برادران کرزی، اعضای کابینه دوتابیتی و جنگ افروزان داخلی به یغما برده شد و مردم گرسنه تروبی پناه تر گردید.

در دوره قدرت طالبان حتی دختران خانه‌نشین شده و اجازه تحصیل از آنها گرفته شد. در این دوره، به جای درس‌های علمی مانند کیمیا و فیزیک در مدارس، بیشتر بر آموزش‌های مذهبی تاکید می‌شد. فعلاً 13 پوهنتون و 6 مرکز تربیه معلم وجود دارد.

افغانستان هم‌اکنون دارای یک شبکه ملی به نام «رادیو تلویزیون ملی افغانستان (RTA)» است که یک کانال تلویزیونی و یک کانال رادیویی دارد. علاوه بر RTA نزدیک به صد شبکه رادیویی و حدود ده شبکه تلویزیونی خصوصی در این کشور وجود دارد. رشد و توسعه نظام ارتباطی افغانستان به دلیل کوهستانی بودن این کشور بسیار کند صورت می‌گیرد که مستلزم توسعه کیفی در زمینه ماهواره‌است. در افغانستان بیش از صد هزار نفر صاحب تلفون هستند و جالب تر آن که بیست برابر آن در این کشور صاحب تلفون همراه هستند. کشور 535 هزار مشترک اینترنت هستند.

تنش‌های داخلی پاکستان و مداخلات در امور افغانستان :

پاکستان یکی از کشورهای جنوب آسیاست که در همسایگی افغانستان، ایران، چین و هند قرار دارد. مساحت آن 880 هزار و 940 کیلومتر مربع است. پایتخت آن اسلام آباد است و بزرگترین شهر آن کراچی است. مردم پاکستان به زبان اردو سخن می‌گویند. پاکستان هفت ولایت دارد: بلوچستان، سرحد شمالی، سند، پنجاب، مناطق شمالی، مناطق قبیله‌ای، کشمیر آزاد و اسلام‌آباد. پاکستان با 164 میلیون و 741 هزار و 924 نفر نفوس (بر اساس آمارهای سال 2007) ششمین کشور پر نفوس جهان است و دومین کشور پر نفوس در بین کشورهای مسلمان. این کشور تا سال 1947 تحت سلطه انگلیس بود. در سال 1956 در این کشور جمهوری اسلامی اعلام شد. در پاکستان قومیت‌های مختلفی چون سیک، عرب، پشتون، ترک، بلوچ و مغول به آن کوچ کرده‌اند. پس از آنکه در سال 1947 این کشور اعلام استقلال کرد جدل‌های هند با پاکستان هم آغاز شد. این دو کشور در سال‌های 1947 تا 1948 و در سال 1965 بر سر مالکیت کشمیر با هم جنگیدند و این دعوا تا امروز هم ادامه دارد. جنگ سوم بین این دو کشور در سال 1971 روی داد که نتیجه آن جدایی بخش شرقی پاکستان و اعلام موجودیت کشوری به نام بنگلادش بود. پاکستان از ناهماهنگی‌های سیاسی داخلی رنج می‌برد.

مرزبندی پاکستان و افغانستان که در سال 1893 به وسیله استعمار انگلیس و سالها قبل از پیدایش پاکستان بر اساس خط دیورند پدید آمد و حضور اقلیت ناراحت پشتون در دو طرف یاد شده همراه با دعاوی دیرینه سران پشتون برای جدایی ایالت سرحد (منطقه اصلی پشتون نشین در پاکستان) از آن کشور، شکل بند اصلی روابط گدشته و حال دو کشور بوده است. آفرینش طالبان هم پدیده‌یی از چنین سیاستی است. هر نوع بررسی در مورد افغانستان و ماجرای طالبان، بدون آگاهی از خطوط سیاست‌های پاکستان، احزاب افراطی مذهبی آن کشور، گروه‌های فشار و هدفها و انگیزه‌های آنان ناقص و نارساست. درخصوص اجرای نظام اسلامی در پاکستان یک کشاکش سه جانبه داخلی بین دنیاگران، بنیادگرایان و نوگرایان پاکستانی وجود دارد. دنیاگران به جدا نمودن دین و سیاست معتقدند و تمایل دارند که پاکستان روش ترکیه را دنبال کند، این گروه مدعی هستند که پاکستان بر اصل ملیت تشکیل شده و ملت یک ایده دنیا پرستانه است. بنیادگرایان خواهان آنند که در پاکستان بر اساس خطوط قرآنی حکومت اسلامی تشکیل گردد. در مقابل دو جهان بینی یاد شده، جهان بینی نوگرایان - دستگاه حکومت فعلی - قرار دارد، نوگرایان راهی را بین خواسته‌های دنیاگرایان و بنیادگرایان ایجاد نموده و معتقدند که پاکستان باید دستگاه‌های سیاسی غرب را دنبال نماید ولی آنها را با اصول اسلام وفق دهد. قانون‌های اساسی سالهای 1956، 1963 و 1973 عقاید نوگرایان را در بر دارند.

به مدت چندین دهه، دولتهای مرکزی تحت سلطه پنجابیها از پرداخت سهمی عادلانه از منابع مالی تخصیص یافته به توسعه بلوچستان دریغ کرده‌اند و تنها ۱۲ درصد از حقی را که از تولید گاز به ان ایالت تعلق می‌گیرد پرداخته‌اند. به همین منوال، مناطق سندی و پشتون نشین نیز به طور مداوم از دسترسی عادلانه به رودخانه ایندوس محروم شده‌اند، چرا که پروژه‌های سدسازی سهم عمده آب را به سمت پنجاب بر گردانده‌اند. مشرف در یکی از سخنرانی‌های تلویزیونی خود در سال ۲۰۰۶ به تفصیل بلوچستان پرداخت و ادعاهای بلوچها درباره تبعیض اقتصادی را رد نمود و خبر راه اندازی یک برنامه توسعه ۳۹ میلیون دلاری را برای آنان خیرداد که نیمی از بودجه آن صرف راه سازی و دیگر پروژه‌های زیربنایی خواهد شد. به گفته او « بهره‌کشان واقعی» از بلوچها رهبران اقوام هستند که عنوان سردار دارند و « منابع مالی تخصیص یافته و توسعه را غارت کرده‌اند » و نیروهای نظامی با این هدف به بلوچستان فرستاده شده‌اند که

از بلوچها در برابر رهبرانشان پاسداری کنند. مشرف گناه شورش را به ویژه به گردن نواب اکبر بوگتی انداخت که توسط نظامیان پاکستان در غاری که پنهان شده بود کشته شد.

مسائل اقتصادی مربوط به مالیات و شرایط حاکم بر تقسیم درآمد حاصل از توسعه نفت، گاز و دیگر منابع طبیعی به احتمال زیاد مذاکرات را به بن بست خواهد کشاند. رهبران سندی و بلوچ، در بیشتر پیشنهادهاشان درباره نحوه انتقال قدرت از دولت مرکزی به ایالات استدلال نموده اند که روش کنونی تخصیص مالیاتهای جمع آوری شده به دست دولت مرکزی، که تنها مبنای آن جمعیت است و در نتیجه به نفع پنجابی هاست نباید ادامه یابد. روش جایگزین پیشنهادی این است که نیمی از مالیات بر مبنای جمعیت تخصیص یابد و باقی آن بر اساس مبلغی که در هر یک از ایالات جمع آوری شده است توزیع شود.

بنا بر قانون اساسی سال 1973 ایالات از تعداد نمایندگان برابری در مجلس سنا برخوردارند، استدلال می شود که باید به سنا اختیارات بیشتری داده شود، تا به جای رئیس جمهوری یا نخست وزیر آن مجلس اختیار منحل کردن مجالس قانونگذاری ایالات یا اعلام حالت وضعیت اضطراری را داشته باشد.

برخی از این هم تندتر می روند و خواهان آن اند که بلوچها، پشتونها، سندیها و پنجابیها در هر دو مجلس و نیز در اداره های دولتی و مناصب نظامی، صرف نظر از نابرابری های معین نمایندگی برابر داشته باشند. همه جناحهای اقلیتها برای تقویت گسترده حضور اقلیتها در اداره های دولتی و نیروهای مسلح اولویت قائل اند و همگی خواهان برقراری تضمین هایی در قانون اساسی اند که دولت مرکزی را از برکناری خودسرانه دولتهای منتخب ایالات - کاری که ذوالفقار علی بوتو در سال 1973 انجام داد - منع نماید.

بنابراین چشم انداز موجود حاکی از ادامه یک کشمکش بی نتیجه میان بلوچها و سندیها از یک سو و اسلام آباد از سوی دیگر است، که بیش از پیش به تضعیف پاکستان منجر خواهد شد. از دید بلوچها و سندیها آمریکا در بحران کنونی مسئولیت عمده ای دارد، چرا که تجهیزات نظامی ای که برای سرکوب شورش بلوچها به کار می رود آمریکایی اند و از 11 سپتامبر 2001 به این سو خیل گسترده کمکهای اقتصادی آمریکا به اسلام آباد است که مشرف را سرپا نگاه داشته. از 11 سپتامبر تا کنون، مجموع کمکهای نظامی آمریکا به مشرف، از جمله فروش 36 جنگنده اف 16 که مورد تأیید کنگره قرار گرفت، به 900 میلیون دلار بالغ شده است و قرار است تا سال 2009، 600 میلیون دیگر نیز بر این افزوده شود. کمکهای اقتصادی شامل 306 میلیارد دلاری می شوند که پاکستان در چارچوب روابط دوجانبه خود با آمریکا یا در چارچوبهای چند جانبه ای که با پشتیبانی آمریکاییان شکل گرفته اند دریافت نموده.

از این گذشته به واسطه ایالات متحده حدود 1305 میلیارد دلار از قرضه بی پاکستان بخشیده شده است. دولت بوش، به جای آن که مانند برخی مقامات اتحادیه اروپا بر مشرف فشار بیاورد تا با اقلیتها برسر راه حلی سیاسی به توافق برسد، گفته است که تنشهای قومی «مسئله ای داخلی» اند و پاکستان خود باید آنها را حل نماید. سازمانهای حقوق بشر خواستار اعمال فشار بین المللی بر مشرف شده، ایالات متحده را مورد انتقاد قرار داده اند زیرا سلاح های آنها از هدف عملکرد اولیه شان یعنی پشتیبانی از ارتش پاکستان در مبارزه اش بر علیه القاعده و طالبان، منحرف شده است. با وجود این تا پایان دوران ریاست جمهوری بوش تعهد آمریکا به پشتیبانی از مشرف استوار خواهد ماند.

پس از بوجود آمدن مجاهدین سربیه کف در پاکستان، زمینه مداخله و دست اندازی پاکستان بیشتر از گذشته وسیله این پول پرستان و تشنگان قدرت مساعد گردید. نفوذ مدارس پاکستان در افغانستان، از این زمان به بعد کاملاً محسوس است. آثار علمای بزرگ دیوبندی از عربی و اردو به پشتو و دری چاپ و ترجمه و به افغانستان ارسال گردید. جمعیه العلمای اسلام در طول سالهای جهاد، رابطه نزدیکی با مجاهدین داشته است.

بعد از سقوط حاکمیت داکترنجیب الله، مجاهدین وسیله پاکستان و حامیان بین المللی اش به قدرت دست یافتند ولی پاکستان و یاداران خارجی اش به اینهم اکتفا نکرده و درصدد انتقال قدرت به نوکران افراطی اش تلاش نمود که سرانجام طالبان و ظن فروش باتارومار نمودن مجاهد قدرت را بدست گرفتند.

قندهار دومین شهر بزرگ افغانستان به شما می رود، شهر قدیم قندهار از 500 سال قبل از میلاد به اینطرف مسکونی بوده است، اما مندیگگ واقع در 56 کیلو متری این شهر که در حدود 3000 سال قبل از میلاد ایجاد شده و یکی از مناطق عهد برنز به شمار می رود، بخشی از تمدن دوره (ایندوس) را تشکیل می داده است، از آنجائیکه شهر قندهار در تقاطع راههای تجاری قرار داشته است، قندهاریها در طول تاریخ تاجران بزرگی به شمار می رفته اند، این شهر از طرف شرق با عبور از (بولان) به سند، دریای عرب (خلیج فارس) و هند و از طرف غرب به هرات منتهی می شود، قندهار مهمترین نقطه تلاقی تجاری، هنر و صنعت افغانستان و هند بوده و بازار های پر رونق آن قرنهای شهرت داشته است، شهر جدید اندکی از نقشه اولیه اش که احمد شاه

درانی، بنیانگذار سلسله درانی آن را تهیه کرده بود انحراف یافته است، این امر که درانی ها از قندهار بر خاسته و با حکومت 300 ساله شان بر افغانستان دولت جدید را در این کشور پایه ریزی کرده اند، به مردم قندهار نسبت به دیگر پشتونها موقعیت ممتازی بخشیده است، شاهان کابل به عنوان یک امتیاز خانوادگی، قندهاریها را از خدمت سربازی معاف کرده بودند.

آرمگاه احمدشاه در بازار مرکزی شهر قرار دارد و هنوز مردم زیادی برای دعا به بنیانگذار کشورشان آنجا به ادای احترام می روند، پشت آرمگاه احمدشاه درانی محل نگهداری خرقه حضرت محمد (ص) یکی از مقدس ترین اماکن نیایش در افغانستان است، خرقه به ندرت از محل خود خارج میشود، چنانچه که یکبار مرحوم امان الله خان (مؤسس استقلال افغانستان) برای متحد کردن قبایل، خرقه مبارک را به عموم نشان داد و بار دیگر هنگامی به مردم نشان داده شد که در شهر مرض وبا شیوع یافته بود.

همچنین در سال 1996 میلادی مطابق 1375 خورشیدی ملا محمد عمر به منظور مشروعیت بخشیدن به رهبری اش و به عنوان کسی که مسئولیت الهی دارد تا مردم افغانستان را رهبری کند خرقه را از محلش بیرون آورده و به انبوه طالبان حاضر نشان داد. شهر قندهار در میان صحرا قرار دارد گرمای تابستانهای آن نفس گیر است، اما اطراف شهر را نهر های پر آب و زمینهای سر سبز و باغات میوه فرا گرفته است که حاصل از آن، انگور، خربوزه، شاه توت، انجیر، شفتالو و انار بدست می آید، و انار آن بر علاوه مصرف داخلی در سراسر هند، پاکستان و ایران مصرف داشته و مشهور است.

تجاران قندهار از یک قرن پیش تجارت خود را با حمل میوه قندهار به دهلی و کلکته آغاز کرده اند و این تجاران کمک مالی عمده ای به طالبان برای تسلط بر کشور نمودند، قندهار یکی از پر (مین) ترین شهر های جهان به شمار میرود. مهاجرین به مزارع ویران شده شان بازگشتند به کشت خشخاش روی آوردند و بدین ترتیب منبع در آمد مهمی برای طالبان ایجاد کردند.

نهضت به اصطلاح مقاومت قندهار بر اساس تشکل قبیلہ ای درانی ها شکل گرفت، در قندهار مبارزه علیه روسیه بیشتر یک جهاد قبیلہ ای به شمار می رفت که رهبری آنرا، رؤسای قبایل و علمای سنتی به عهده داشتند، نه یک جهاد ایدیولوژی به رهبری اسلام گرایان، احزاب هفتگانه مجاهدین مستقر در پشاور که توسط پاکستان ایجاد شد و سهمی از کمک ها را از طریق مجاری سیا دریافت می کردند، رهبری هیچ یک از احزاب هفتگانه با پشتونهای درانی نبود.

در باره اینکه چگونه ملا عمر توانست گروه کوچکی از طلاب را علیه قوماندانان خشن قندهار به حرکت در آورد، داستانهایی زیادی بر سر زبانهاست، موثق ترین آنها که اغلب نقل و قول می شود آن است که در بهار سال 1994 میلادی مطابق 1373 خورشیدی (زمانی که مجاهدین در جنگ خون و آتش مصروف بودند) ساکنان منطقه سنگسار برای شکایت از یک قوماندان نزد ملا عمر آمدند، آنها اظهار داشتند که یکی از قوماندانان دو دختر جوان را ربوده سرهایشان را تراشیده و پس از بردن در یک پایگاه نظامی مورد تجاوز قرار داده اند، ملا عمر با جمع آوری 30 طالب که تنها 16 میل تفنگ داشتند به پایگاه قوماندان مذکور حمله نموده و پس از آزاد کردن دختران، قوماندان را از لوله تانک حلق آویز کرد، طلاب در نتیجه این عملیات مقدار زیادی اسلحه و مهمات به دست آوردند، بعد ها ملا عمر اظهار داشت: ما علیه آن دسته از مسلمانها که گمراه شده بودند می جنگیدیم، چطور می توانستیم آرام بنشینیم، در حالی که مشاهده می کردیم علیه زنان و بیچارگان جنایت صورت می گیرد.

چند ماه بعد از این حادثه دو قوماندان دیگر در قندهار رو در روی هم قرار گرفتند، این بار موضوع اصلی پسری بود که هر یک از قوماندان خواهان او بودند، در جنگی که بین آنها در گرفت چند نفر به قتل رسیدند، طالبان ملا عمر پسر را، آزاد کرد و پس از آن مردم با اشتیاق از آنها تقاضا نمودند که در دیگر مشاجرات محلی نیز به کمک آنها بشتابند، اکنون ملا عمر چهره رابین هود را به خود گرفته بود که در مقابل قوماندانان زور گو به یاری مردم بیچاره می شتافت موقعیت ملا عمر به این دلیل بالا گرفت که هیچ پاداش و تأییدی از مردم که به کمک شان می شتافت تقاضا نمی کرد خواست او تنها یک چیز بود:

اینکه برای ایجاد یک نظام کاملاً اسلامی از او پیروی کنند! در همین هنگام فرستادگان ملا عمر با اسماعیل خان در هرات و ربانی در کابل دیدار کردند، حکومت منزوی کابل علاقمند بود هر نیروی جدید پشتون و مخالف حکمتیار را که هنوز از گلوله باران کابل دست بر نداشته بود حمایت کند در این ملاقات ربانی قول داد طالبان را کمک مالی نماید، مشروط بر اینکه آنها با حکمتیار به مخالفت بر خیزند، طالبان که در مدارس تحت سر پرستی مولانا فضل الرحمن مولوی تند رو و حزبی جمعیت العلماء اسلام درس خوانده بود نیروی نو ظهور طالبان را به قوای مسلح و آی اس آی پاکستان معرفی میدارد.

بتاریخ 13 عقرب 1373 خورشیدی، کاروان بزرگ تجارتي پاکستان متشکل از 30 لاری به مقصد آسیای مرکزی از طریق سپین بولدک داخل ولایت قند هار شد ولی مورد تاراج گروه مسلح قرار گرفت و بعد گروهی دینی داخل صحنه شدند و با حملات برق آسای نظامی اموال تاراج شده را دوباره بدست آوردند و از همان جا بود که پای شان در یک سلسله اقدامات اصلاحی داخل گردانیده شد، و بنام تحریک طالبان شهرت یافتند چنانچه آنان در ابتدا برای پاک کاری شاهرا، ها از پاتکها و محصول گیری های غیرقانونی و غیرشرعی، دزدی و چور و چپاول و دست درازی به مال و ناموس مردم داخل یک سلسله امور اصلاحی شدند، گفته شده که حملات طالبان در ولایاتی که تحت کنترل شان در آمده اند از طرف شب بوده، این امر در آن وقت برای تخت نشینان که قدرت را در کابل بدست داشتند، زنگ خطری را به صدا میآورد اینک مبادا آنها از حمایت قوای هوایی که با وسایل رادار، به آسانی کشف نشود برخوردار باشند، قوای که قسماً از بیرون مرزها کمک نظامی خواهد شد به قول خانم بینظیر بوتو که به خبر نگار بی بی سی اظهار داشته بود، طالبان به کمک دولت های ایالات متحده امریکا، انگلستان و عربستان سعودی چند سال قبل در پاکستان ایجاد گردیده که چهره های اساسی را طالبان مدارس دینی از جمله مهاجرین تشکیل میدهد که بعداً گروپ فوق به نیروی طالبان مسلح میدل گردید و رهبری آنها را رهبران سازمان بنیادگرای پاکستان (جمعیت العلماء) بدوش داشته و... سلاح طالبان از امریکا و انگلستان و پول از جانب سعودی اکمال میگردد.

از ورود و ظهور طالبان در صحنه استقبال کردند، زیرا گروهی که توانسته بودند در قندهار و قسمت هایی از جنوب، امنیت برقرار نمایند، بر علاوه آمریکایی ها فکر می کردند که طالبان سدی علیه منافع روسیه و ایران در منطقه بوده و زمینه را برای پاکستان آماده می سازد تا از طریق افغانستان به بازارهای پرمفعت و منابع عظیم نفت و گاز آسیای میانه راه یابد، مامورین آمریکایی همچنین عقیده داشتند که طالبان می توانند تولید و تجارت مواد مخدر، را قطع نمایند موضوعات دیگری که امریکا خواست از طالبان حمایت نماید تعهدات این گروه به انجام رسانیدن یک سلسله تعهدات تجارتي و ساختمانی به نفع شرکت های نفتی بود، طالبان تعهد کردند اجازه دهند ساختمان و تمدید لوله های غول آسای نفت و گاز، از ترکمنستان از، راه افغانستان به پاکستان صورت گیرد، داوطلب عمدهء ساختمان این پروژه عظیم کمپنی های بزرگ نفت آمریکایی یونیکال و دلتای عربستان بود که مشترکاً آنها باید انجام می دادند، بقول برنت روبین، یک تحلیلگراوضاع افغانستان، عمده ترین وظیفه طالبان در ارتباط ساختمان لوله های نفت و گاز، برقراری امنیت در مسیر اعمار لوله ها بود، از اینرو بعد از بدست گرفتن عدهء از ولایات به سرعت و با قوای لوژستیکی فروان بسوی کابل یورش نمودند، پس از پنج روز جنگ خونین در اطراف کابل، سر انجام پایتخت به تسخیر طالبان، این ارتجاعي ترین گروه در میان مجاهدین در آمد، حکومت انتقالی ربانی - حکمتیار باشکست سنگین در کابل اعلام کرد که برای جلوگیری از خونریزی بیشتر قوای خود را از پایتخت بیرون می کشد.

در جریان این جنگ شدید بیش از چند هزار نفر کشته یا زخمی شدند که اکثر آنها از اهالی بی دفاع شهر کابل بودند، قوای طالبان مجهز به جنگ افزار های مدرن و تقویت شده با ملیشای نظامی پاکستان، نزدیک به یک هفته تمام شبانه روز این شهر ویران را زیر راکت باران گرفته، آنها ویران تر کردند. طالبان بر خلاف تصور تمامی محافل سیاسی جهان که همواره در پی راه حلهای شکست خورده «سیاسی» در این کشور بودند، بر روش نظامی گری پافشاری نموده و به دور از هیاهوی داخلی و بیرونی به لشکرکشی های خود در ولایات مختلف ادامه داد و پس از چهار سال جنگ و گریز، سرانجام توانست مهمترین پایگاههای احزاب جهادی را فتح نموده و حضور خود را در غرب (هرات)، شمال (مزار شریف و شبرغان) و مرکز (بامیان و هزارجات) و مهمتر از همه در کابل تا حدودی تثبیت نماید. ظهور ناگهانی این گروه در معادلات سیاسی و نظامی افغانستان و موفقیت های نظامی آن در 90 درصد از خاک کشور، حدسها و احتمالات زیادی را درباره ماهیت، نیت و اهداف و روابط خارجی آنها به وجود آورده است.

تحلیلگران سیاسی، مطالب فراوانی در زمینه ابعاد سیاسی این جنبش و پیامدهای احتمالی آن در منطقه، به بیان و قلم درآورده و احتمالات متعددی را در این خصوص ابراز داشته اند. و از طرف دیگر، افکار سختگیرانه مذهبی طالبان که تحت عنوان «اجرای احکام شریعت» و تشکیل دولت ناب اسلامی به اجرا گذاشته می شود، تشویشهای بیشتری را در داخل کشور و منطقه باعث گردید بود.

طالبان احکام و مقررات و فرمانهای کرخت کننده را بر شهریان کابل نافذ نمود، زنان را از خارج شدن از خانه بدون محرم منع کرد و مانع کار آنان شد، دروازه های مکتب را پررخت شان بست، زنان مریض را از معاینه دوکتوران مرد محروم نمود، دسته های پولیس مذهبی در کوچه و بازار توظیف شد تا مردان و زنانی را که بعقیده آنها از مقررات طالبان عدول نمایند، جزا دهند، مردانی که ریش خود را اصلاح نمایند و یا در مساجد

نماز نگذارند، مورد شتماتت قرار دهند، در حقیقت تمام انواع سرگرمی های تفریحی در تلویزیون قدغن گردید، گدی پیران بازی منع شد و شیشه های پنجره های خانه های شخصی سیاه رنگ گردید، و صدای رسای مظلوم شهریان کابل از داخل بخارج کشور طنین انداز بود همه جهان به خشم آمده بود ولی هیچ یک از تبهکاری های طالب، اداره قسر سفید را به خشم نیاورد، چنانچه نوساعات بعد از استقرار طالبان بر کابل در سپتمبر 1996 میلادی نطق وزارت خارجه امریکا گلن دیوس گفت: ایالات متحده امریکا در تطبیق قوانین نوع طالبی در مناطق تحت حاکمیت طالبان هیچ نوع ایرادی ندارد .

دو ماه بعد تر رابن رافل معاون وزارت خارجه امریکا طی یک سخنرانی در سازمان ملل متحد، در مورد طالبان بدگمانی بین المللی را تایید کرد ولی اظهار داشت که وجود آنها را نمی توان بعنوان یک حرکت بومی نادیده گرفت، مقامات رسمی آمریکایی از ملاقات ها و دید، و وادیدها میان طالبان و مامورین آمریکایی اعتراف نمودند که در آن کشایش دوباره سفارت امریکا در کابل مورد بحث قرار گرفته بود، یونیکال از ملاهای طالب در امریکا بحيث میزبان استقبال نمود و اشخاصی را که در گذشته با جریان جهادی و طالبی (کرزی) همراهی داشتند در کمپنی استخدام کرد، روبرت اوکلی سفیر سابق امریکا در پاکستان و چارلز ساتوس نماینده سابق ملل متحد در کابل بصفه مشاورین کمپنی برگزیده شدند، زمانی که حکومت سودان اسامه را در سال 1996 میلادی به هدایت امریکا اخراج نمود، وی به پاکستان و بعداً عازم افغانستان شد و در ساحه دورتر از شهر جلال آباد سکونت اختیار کرد، روزنامه نیویارک تایمز گزارشی را به نشر سپرد و در آن واضح ساخت که اسامه در زمان باز گشت به افغانستان مبلغی در حدود سه میلیون دالر در اختیار طالبان گذاشت، این مبلغ در کشور فقیری مانند افغانستان که اقتصاد برباد رفته دارد مبلغ بزرگی بود.

حوادث 11 سپتمبر 2001 در آ امریکا، و در پس منظر آن جنگ امریکا و انگلیس در افغانستان نه تنها مردم عزیز ما را بلکه در مجموع تمام جهان را تکان داد، تنها استدلال مناسب جنگ امریکا، در آنست که اکثر مردم افغانستان قربانی دیکتاتوری ملامعروهینت رهبری اش و همچنان همکاران پاکستانی و سعودی آن تحت نام تحریک طالبان بوده و مردم از خارج شدن صحنه سیاسی ملامعمر و سایر متجاوزین ابراز خرسندی کردند. ولی در این چند سال دیده میشود که سریال بن لادن به درازا، کشیده شد و زجر، آه و ضجه مردم از دست حاکمان بی قانون نحوه دیگر بخود گرفت، زیرا مردم رفاه اجتماعی و اصلاحات اساسی زیر بنایی را انطوریکه از جلسه (بن) به بعد توقع داشتند به استثنای چند مورد لمس نکردند و دوام حضور نظامیان خارجی باعث شک و تردیدی را در میان مردم به بار آورد، بسیاری میپرسند که طالبان کی ها اند و چرا اینقدر مهم که بهای آنرا مردم عادی می پردازند؟ ایالات متحده می توانست با ضربات مشخصی خود را از شر القاعده برهاند و در عین حال تمام افغان ها را با خود دشمن نکند، افرادی که بی تفاوت و حتی دشمن «افغان های عرب» شده بودند.

بنابراین تصادفی نیست که طالبان نزدیک به هفت سال بعد سرسخت تر از همیشه بازگشتند. پرویز مشرف در نطقی که روز دوازدهم سپتامبر ۲۰۰۶ ایراد کرد، بر خطر «طالبانی شدن نوین»، تهدید استراتژیک برای افغانستان و پاکستان، صحه گذاشت. گسترش این نوع افراطی گرایی های دینی خشن، به مراتب خطرناکتر از روبرنای القاعده است: در وهله اول باید با توسل به شیوه های سیاسی با آن مبارزه کرد. بعد از حمله 11 سپتامبر هدف امریکا و متحدانش فقط حذف طالبان و القاعده بود که راهی برای مذاکره با هیچیک از آن ها باقی نمی گذاشت. در سال 2003 بیشتر ادارات اطلاعاتی غربی به وضوح دریافتند که بدون اطلاعات وسیعی که در سازمان امنیت و اطلاعات پاکستان جمع شده، نمیتوانند در افغانستان عملیات انجام دهند. بین 2003 و 2005 سازمان های اطلاعاتی غرب از نزدیک با (ISI) همکاری کردند و تعداد زیادی از عوامل القاعده را شناسایی نمودند، اما این امر را که عناصری از (ISI) مخفیانه به طالبان کمک میکنند نیز از نظر دور نمیکنند. توافق های مشرف با طالبان بسیاری از غربی ها را از لاک خود بیرون آورد. غرب یا باید دیالوگ با هواداران ملامعمر را بپذیرد یا این ریسک را قبول کند که در نزاع های آتی با آن ها در جنوب افغانستان تلفات بیشتری بدهد.

در پی ادامه طرح اتهامات مقامات آمریکایی به پاکستان (که این میتواند بازی استخباراتی باشد) مبنی بر عدم کنترل جدي مرزهای مشترک با افغانستان و عبور بقایای القاعده و طالبان از آن ، بنجامین فریکلی یکی از فرماندهان اردوی امریکا در افغانستان از آمادگی این نیروها برای گسترش عملیات نظامی به خارج از این کشور خبر داد. (ولی چیز که غرب در ظاهر از آن سخن میگوید) وی اشاره مستقیم به پاکستان نکرد ، اما تاکید او بر انجام عملیات با همکاری اردوی پاکستان نشان می دهد که از دیدگاه نظامیان آمریکایی مستقر در افغانستان پاکستان همچنان در مبارزه با بقایای القاعده و طالبان جدیت نشان نمی دهد . در همین راستا جان نگر و پونته مدیر اطاعات ملی امریکا در گزارش اخیر خود مرزهای پاکستان با افغانستان را محل امنی برای عناصر و

رهبران القاعده اعلام کرد . گرچه پاکستان در حمله آمریکا به افغانستان همکاری همه جانبه ای داشت اما پس از استقرار ثبات نسبی در این کشور ، آمریکا طرح اتهامات خود را بر ضد پاکستان آغاز کرد و همواره مقامهای سیاسی و نظامی آمریکا ، پاکستان را به همکاری نکردن جدی برای مقابله با بقایای القاعده و طالبان متهم کرده اند. دولت پاکستان نیز با رد اتهامات همواره تعهد خود را برای مقابله با تروریسم مورد تاکید قرار داده اند. به گفته دولت پاکستان ، این کشور با استقرار بیش از 95 هزار نیروی نظامی در مرز مشترک با افغانستان ، تمامی تلاش خود را برای تامین امنیت آن به کار بسته اند .

شوکت عزیز نخست وزیر قبلی پاکستان نیز ضمن رد ادعای جان نگرو پونته تاکید کرد کشورش به شدت با تروریسم مبارزه می کند و همچنان متعهد به تعقیب عناصر القاعده است . ناظران سیاسی طرح اتهامات آمریکا بر ضد پاکستان و اعلام آمادگی فرماندهی نیروهای آمریکایی مستقر در افغانستان برای انجام عملیات در خارج از این کشور را ، در چارچوب سیاست فرافکنی مشکلات نیروهای آمریکایی در افغانستان و همچنین در عراق ارزیابی می کنند. اخیراً دیدوبازدید متواتر رابرت گیتس وزیر دفاع آمریکا از افغانستان .

بنظر می رسد هدف مهم تر ، چگونگی مقابله با طالبان باشد که طی ماههای اخیر عملیات ضد آمریکایی و ضد نیروهای ناتو خود را تشدید کرده اند. در ظاهر فرماندهان نظامی آمریکا و ناتو ریشه رشد طالبان را فراتر از مرزهای افغانستان می دانند و اتهامات آشکاری را بر دولت پاکستان می بندند.

این موضوع از طرف پاکستان به صراحت رد شده ولی نگرانی های جدی در این کشور بوجود آورده است. نگرانی های پاکستان زمانی افزایش یافت که فرماندهان نظامی آمریکا و ناتو تهدید کردند که به پایگاههای طالبان و القاعده در داخل پاکستان حمله خواهند کرد.

ظاهراً همین تهدید ها بود که شوکت سلطان سخنگوی اردوی پاکستان حمله اخیر به یک پایگاه سازمان القاعده در منطقه وزیرستان شمالی را تائید کرد . تعداد نامعلومی از اعضای القاعده که در یک منطقه متروک مستقر شده بودند . در این حمله کشته شدند . تردیدهایی درباره اینکه حمله بوسیله اردوی پاکستان صورت گرفته باشد مطرح شده است و بعضی ها بر این باورند که آمریکا تهدید خود را در این خصوص عملی کرده است و اردوی پاکستان چاره ای جز پذیرش مسئولیت آن نداشته است.

جدا از این گونه مسائل ، بروز اختلاف نظر بین فرماندهان نظامی ناتو و آمریکا درباره چگونگی ادامه عملیات نظامی علیه طالبان و القاعده از موضوعات مهمی است که انتظار میرود رابرت گیتس محرمانه این موضوع را با پاکستان مطرح نموده باشد. ناتو مایل نیست که نظامیانش خارج از ماموریت اولیه در شرق و جنوب افغانستان درگیر شوند ولی فرماندهان نظامی آمریکا پافشاری می کنند که نظامیان ناتو در آنچه مبارزه با تروریسم خوانده می شود شرکت فعال داشته باشند. وزیر دفاع آمریکا توسعه همکاری ناتو و اردوی آمریکا در افغانستان را بخشی از ماموریت خود می داند و طبعاً فشار بیشتری بر ناتو وارد می کند سفر رابرت گیتس به بروکسل و دیدار و گفتگوی وی با فرماندهان ارشد ناتو در همین راستا قابل توضیح می شود. در حال واقعیت آن است که آمریکا و ناتو به اهداف اعلام شده در افغانستان دست نیافته اند زیرا تروریسم کنترل نشده ، بازسازی افغانستان تحقق نیافته و قاچاق مواد مخدر نیز تحت کنترل نیامده است .

از 11 سپتامبر بیش از شش سال گذشته است و موضوع در سراسر جهان از ابعاد مختلف مورد کند و کاو قرار گرفته و اسناد مختلف و رنگارنگی از همه نوع منتشر شده است، اما با این وجود هنوز همان قضاوت اولیه توطئه برای عده زیادی پابرجا مانده اند.

هر چند این رویداد پر تصویر ترین و پر فیلم ترین و پر شاهد ترین و پر بیننده ترین رویداد ثبت شده در جهان است و موضوع کتابها، فیلم های پولیسی، فیلم نامه های تاریخی و داستانهای خیالی حال و آینده نیز خواهد بود با این وجود در مورد عوامل و علت رویداد و بر سر دلایل و ریشه های آن نه تنها دیدگاهی یگانه وجود ندارد بلکه نظریه ها و دیدگاههای بسیار متضادی وجود دارد که در عصری که آن را انفجار اطلاعات و عصر بیرون رفت از انحصار رسانه ها و تعداد رسانه های عمومی جهانی می نامند، این تضادها و تناقضات در تفسیر رویدادها مایه ناامیدی است.

همه چیز به این برمی گردد که منافع پاکستان در افغانستان چگونه تأمین خواهد شد؟ این سنوالی بود که در آغاز حمله آمریکا به افغانستان در سال ۱۳۸۰ از سوی محافل سیاسی و امنیتی پاکستان مطرح شد. در آن هنگام، آمریکا به شدت به حمایت پاکستان برای سرکوب طالبان و القاعده نیاز داشت و به این نکته هم کاملاً واقف بود که اسلام آباد برای شکل دهی طالبان هزینه زیادی متحمل شده است و اگر قرار باشد پاکستان در سرنگونی طالبان با آمریکا همکاری کند، این همکاری باید منافع پاکستان را تا جاییکه امکان دارد تأمین نماید. آمریکایی ها می توانستند به تقاضای اسلام آباد به سه شکل پاسخ دهند:

- پاکستان با آمریکا همکاری کند و آمریکا کمک های سالانه خود به پاکستان را افزایش دهد و در عین حال تحریم هایی را که آمریکا بدلیل آزمایش های هسته ای پاکستان علیه این کشور وضع کرده بود، لغو نماید. و منافع پاکستان در افغانستان را در نظر داشته باشد.
- پاکستان با آمریکا همکاری کند و در مقابل واشنگتن هیأت حاکمه جدید افغانستان را وادار کند با اسلام آباد روابط حسنه ای داشته باشند.
- پاکستان با آمریکا همکاری کند و در مقابل واشنگتن نیروهای طرفدار اسلام آباد را در بخشی از ساختار قدرت سهیم کند.

گزینه اول اگر چه برای پاکستان سودمند بود اما اسلام آباد بین دو موضوع تفکیک قائل شده بود. اول اینکه همکاری این کشور با آمریکا علیه طالبان بخشی از همکاری امنیتی دو کشور قلمداد می شود که در هر جای دیگری و در مورد هر گروه دیگری نیز می توانست اتفاق بیفتد. از این رو واشنگتن باید به صرف همکاری پاکستان، کمک هایی را به این کشور ارائه دهد. دوم اینکه پاکستان در افغانستان منافع مستقیم و حیاتی دارد و اگر طالبان از بین بروند، هیچ نیرویی که در ساختار سیاسی افغانستان از منافع پاکستان حمایت کند، وجود نخواهد داشت. بنابراین اسلام آباد شدیداً تقاضا داشت که ما به ازای همکاری با آمریکا در قضیه افغانستان در داخل افغانستان پرداخته شود. گزینه دوم هم برای پاکستان اطمینان بخش نبود. زیرا در آن هنگام دو گروه قدرت را در افغانستان قبضه کرده بودند که از قضا هر دو نسبت به پاکستان بدگمان بودند. گروه اول ائتلاف شمال بود که پاکستان را حامی طالبان و دشمن خود قلمداد می کردند. گروه دوم ناسیونالیست های بودند که بر سر خط «دیورند» ادعای ارضی و تاریخی علیه پاکستان دارند. بدین ترتیب هیچ یک از این دو نیرو (جانشین طالبان) نمی توانست حتی اگر آمریکا هم در پشت ماجرا قرار می گرفت، برای پاکستان اطمینان بخش باشد. تنها گزینه ای که باقی می ماند گزینه سوم بود: یعنی حضور بخشی از نیروهای وفادار به پاکستان در ساختار سیاسی افغانستان. نیروهای وفادار به پاکستان را باید عمدتاً در میان بخشی از مجاهدین و بخصوص حمایت کنندگان طالبان در زمان قدرت این گروه مانند افغان ملتی ها و تعداد از طرفداران کرزی جستجو کرد. تعداد از مذهبیبون یعنی آنهایی که ایدئولوژیکی می اندیشند همه جا را سرزمین برادران مسلمان می خوانند و لذا اصلاً قائل به وجود مرز میان دو کشور اسلامی پاکستان و افغانستان نیستند. این همان چیزی است که آ. اس. آ. سازمان اطلاعات اردوی پاکستان، سعی کرده است بطور بسیار ظریف طراحی کند تا از یک سو ادعای تاریخی افغان ها را به فراموشی سپارد و از سوی دیگر زمینه های لازم را برای استفاده از افغانستان بعنوان عمق استراتژیکی پاکستان در مقابل هندوستان فراهم کند. توضیحات پاکستانی ها برای آمریکایی ها قانع کننده بود و لذا واشنگتن تصمیم گرفت با اسلام آباد وارد معامله شود. مسأله بدین شکل مطرح شد:

آمریکا می پذیرد که بخشی از نیروهای وفادار به پاکستان وارد ساختار سیاسی افغانستان شوند، اما چگونه و در مقابل چه چیزی؟ از اینجا بود که بحث طالبان میانه رو مطرح شد. در مورد اینکه چگونه نیروهای وفادار به پاکستان در ساختار سیاسی افغانستان وارد شوند، تصمیم گرفته شد این نیروها در قالب طالبان میانه رو وارد ساختار سیاسی شوند. در حقیقت پاکستانی ها دو ابتکار مهم را صورت دادند. اول اینکه میان طالبان تفاوت قائل شدند و آنها را به دو دسته تندرو و میانه رو تقسیم نمودند.

دوم اینکه میان طالبان و القاعده تفاوت قائل شدند و به آمریکایی ها اعلام کردند که اسلام آباد با القاعده مخالف است اما از طالبان دفاع می کند. پس وقتی از طالبان میانه رو سخن می گویم آن بخش از نیروهای وفادار به پاکستان هستند که دارای پایگاه اجتماعی نسبی در بعضی از مناطق افغانستان می باشند. این نیروها ایدئولوژیکی بوده و از افکار و عقاید جمعیت علمای اسلام تأثیر می پذیرد. در صورتیکه میان طالبان میانه رو و تند رو هیچ تفاوتی وجود ندارد جز آنکه برای توجیه افکار عمومی ممکن است بعضی از سران اصلی طالبان مثل ملا عمر را از رأس این نیرو حذف کنند. در هر حال آمریکا به رغم بازتاب های منفی که از نظر افکار عمومی دارد، پذیرفته است طالبان میانه رو وارد ساختار سیاسی افغانستان شوند اما این مهم در قبال دریافت امتیازات زیادی از پاکستان صورت گرفته است.

اولین امتیاز عبارت است از جلب همکاری پاکستان برای سرکوب بقایای القاعده اما امتیازات بعدی مهمتر هستند. آمریکا از پاکستان خواسته است در ازای ورود طالبان میانه رو به ساخت قدرت در افغانستان یکی از این اقدامات را انجام دهد: اسرائیل را به رسمیت بشناسد، نظارت بر سلاح های هسته ای پاکستان را در اختیار آمریکا قرار دهد، اسامه بن لادن را دستگیر و تحویل آمریکا دهد، کلیه نیروهای خارجی را که در اسارت طالبان و القاعده هستند آزاد کند، بقایای طالبان را خلع سلاح نموده بگونه ای که آثاری از تحریک نظامی آنها برجا

نماند. معلوم نیست که پاکستان به کدام يك از این شرطها تن داده است ولي آنچه مسلم است اینکه آي. اس. آي همه را فریب داده و با خواستههاي آمريکا بازي مي کند.

آي اس آي به همان میزان که با آمريکا همکاري مي کند به همان میزان نیز طالبان را هدايت و رهبري مي کند. اطلاعات غلط به آمريکايي ها و اطلاعات درست به طالبان از محورهاي اصلي عملکرد آي. اس. آي است.

واقعاً مردم پاکستان نمی دانند که چرا آمريکايي ها در کشورشان حضور دارند و چرا اردوي پاکستان باید توسط آمريکايي ها محاکمه شوند و چرا ناموس نظامي پاکستان يعني سلاح هاي هسته اي اين کشور باید تحت کنترل آمريکا باشد. مردم پاکستان نمی دانند دولت در پشت پرده چه سر و سري با اسرانيلي ها دارد و ... اما مردم افغانستان ، اگر چه عوامل زيادي در قرباني شدن ملت افغانستان نقش داشته ولي سازمان امنيت و اطلاعات اردوي پاکستان (آي. اس. آي) اولين نقش را در فلاکت و سياه روزي اين ملت ايفا کرده است.

جلوه ها و نمود سياست فوق در قضيه طالبان ميانه رو کاملاً مشهود است. اولين نمود سياست آي. اس. آي اين است که از يکسو طالبان ميانه رو را به انجام کارکردهاي سياسي واداشته است و سعي نموده با رايزني با آمريکايي ها و حتي فریب دولت کابل آنها را وارد ساختار سياسي کند. از سوي ديگر براي عملي نمودن اين سناريو، بخشي از طالبان را که به طالبان تندرو معروف هستند مسلح نموده است تا با اعمال خشونت عليه دولت و مردم افغانستان و نیز سازمان هاي غيردولتي و حتي نيروهاي آمريکايي، آنها را به پذيرش شرايط پاکستان وادار کند. هم اکنون چهار نيروي اصلي با اهداف مختلف از طالبان ميانه رو براي ورود به ساختار قدرت حمايت مي کنند: پاکستان، آمريکا، بخشي از بنيادگرايان و کرزي.

ضياءالحق رئيس جمهور نظامي پاکستان در يکي از جملات معروف خود گفته بود: «اين ديگ جوشان (افغانستان) را باید همواره در درجه حرارت مشخصي نگه داشت». وقتي چنين عبارتي سرلوحه سياست خارجي پاکستان در افغانستان باشد چگونه مي توان اميد داشت اوضاع افغانستان سرو سامان پيدا کند و ملت مظلوم روي آرامش ببيند. چنانچه علي رغم تلاش های دولت ميني بر تشويق طالبان در سهم گيری مستقيم در پروسه سياسي و آماده گي برای تفويض سهم بيشتري آنان در مجموع ساختارهاي دولتي، آنان سلاح بر زمین نگذاشته و هر روز به حملات شان بر عليه حاکميت کنوني و در زير چتر پاکستان گسترش مي دهند، که اين خود باعث تشويش مردم گرديده است .

جنگ عليه افراطي گري و تروريسم در تمام جبههها در جريان است اما پيروزي و يا باخت در برابر آن تنها در پاکستان اتفاق خواهد افتاد. مساله فقط اين نيست که مناطق مرزي بدون قانون اين کشور پناهگاهي براي القاعده و اسامه بن لادن هستند و يا اين که آکادميهاي افراطي گري اين کشور بمبگذاران انتحاري را آموزش مي دهند و به سراسر جهان مي فرستند؛ پاکستان دومين کشور پرنفوس مسلمان است که شکيبايي و ميانه روي از خصوصياتي است که مردم پاکستان به آن افتخار مي کنند اما افراطي ها در مرزهاي اين کشور تهديدي براي آن هستند. تا همين اواخر احتمال اين خطر که پاکستان طعمه ي بنيادگراها مثل دست پرورده هاي طالبان که تا پيش از سال 2001 در افغانستان قدرت مند بودند، شود، خنده دار به نظر مي رسيد اما اکنون خيلي هم دور از ذهن نيست . پس از ترور بي نظير بوتو که تاکنون دوبار نخست وزير پاکستان بوده است، ديگر هيچ کسي به اين ايده نمی خندد. در آخر اين که اين کشوري است که داراي بمب اتم است .

دلایل بسيار ديگري وجود دارند که چرا مرگ بي نظير بوتو پاکستان رابه يك جاي ترسناک تبديل مي کند. با وجود تهديدهاي منتشر شده عليه بوتو و کشتار در حدود 150 تن در کراچي در روز بازگشت بوتو از تبعيد در ماه اکتبر سال (2007)، هنوز تروريست ها مي توانند در شهر راولپندي، پایگاه اردوي پاکستان، عمليات خود را انجام دهند و اين حقيقت به اين معني است که هيچ کسي در اين کشور در امنيت به سر نمی برد. اگر همان طور که بسياري از افراد در پاکستان معتقدند سرويس هاي امنيتي نیز در مرگ بوتو دست باشند، همين امر باعث مي شود که تصوير پاکستان هراس انگيزتر به نظر بيايد و به دليل وجود بسياري شکاف هاي ديگر در اين کشور وضعيت سخت تر هم مي شود . جنگ فرقه يي ميان مسلمانان، تنش هاي قومي ميان پنجابي ها، سندي ها، پشتون ها و مهاجران هندي؛ شورش گري در بلوچستان و هم چنين گسترش طالبان پاکستاني از بيرون از مناطق قبيله يي در مرز پاکستان به داخل و قلب پاکستان .

قتل بوتو باعث شده است ، حزب مردم که بزرگترين حزب پاکستان است و بوتو تا پيش از مرگش رياست آن را بر عهده داشت، در خطر منشعب شدن قرار گيرد. هم اکنون حزب مردم در دستان آصف علي زرداري، شوهر بوتو که از محبوبيت برخوردار نيست و بيلالوال پسر 19 ساله اش که در چنين سني بايد شرکت در پارتی ها ومصروف امور روزانه تعليمي خویش در دانشگاه آکسفورد انگلستان باشد و نه به خطر انداختن خود در سياست، قرار دارد. اين حزب و کشور پاکستان که هم اکنون محروم از بوتو هستند، در مقياس بالاتر نیز

فقد رهبرانی هستند که از شهرت ملی برخوردار باشند. در همین حال دیگر اعضای قبیله‌ی بوتو از جانشینان وی انتقاد می‌کنند. جریان دیگر پاکستان، به رهبری نواز شریف، صدراعظم قبلی این کشور که دوبار به این سمت انتخاب شده است نیز دچار گسستگی شده است.

تبعید رهبران هر دوی این احزاب و هم چنین آزار و اذیت دیکتاتوری نظامی پرویز مشرف باعث تضعیف این احزاب شده است. اردوی پاکستان که جایگاه خود را در نظام اقتصادی و سیاسی این کشور استحکام بخشیده است، از تضعیف نظاممند این دو حزب سود می‌برد. اما این وضعیت به احزاب اسلام‌گرا که در واقع توسط اردو حمایت می‌شوند نیز کمک می‌کند. اردو اکثراً این احزاب را نسبت به احزاب سیاسی جریان اصلی این کشور شریک صمیمی‌تر خود به حساب می‌آورد. عدم محبوبیت مشرف، خصومت در برابر آمریکا و نفرت از جنگ در افغانستان که بسیاری از پاکستانی‌ها معتقدند اسلام را هدف خود قرار داده است نیز به اسلام‌گراها کمک زیادی کرده است. بنابراین حمایت آمریکا از مشرف در جنگ با افراطی‌گری در افغانستان باعث به وجود آمدن افراطی‌گری در داخل پاکستان شده است. در واقعه‌ای مشابه آمریکا در دهه 1980 از جنرال ضیاء الحق، دیکتاتور بنیادگرای پاکستانی به دلیل حمایت سرویس‌های اطلاعاتی این کشور از گروه مجاهدین که در آخر نیز رژیم مورد حمایت شوروی را در افغانستان سرنگون کردند، طرفداری کرد.

در پی همین اقدام آمریکا و پاکستان با کمک سرویس‌های اطلاعاتی این کشور توانستند از گروه‌های جنگ‌سالار چیزی را بسازند که به گفته‌ی بوتو "هیولای فرانکشتاین" است.

از زمانی که افغانستان درگیر مداخلات نیروهای بیگانه شد، احتمال تأثیرگذاری نیروهای مداخله‌گر در مسایل سیاسی کشور افزایش یافت. به طور کلی، بی‌ثباتی سیاسی یکی از عواملی است که منجر به کاهش امنیت ملی شده و از سوی دیگر، زمینه مداخله نیروهای خارجی را فراهم می‌سازد. از آنجایی که منافع ملی پایدارترین مبنای استحکام سیاست‌های ثبات و نیز تعیین استراتژی به شمار می‌رود، تلاش برای کسب حمایت اجتماعی و مردمی، از اهداف سیاست‌های آمریکا بوده است؛ به ویژه مواقعی که اصول مورد نظر آمریکایی‌ها با منافع ملی به طور روشن و محسوس هماهنگ باشد.

از نظر استراتژیست‌ها زمانی که استراتژی بر پایه منافع ملی و درست طراحی شده باشد، احترام دیگران را به منافع ملی برخواهد انگیخت. براساس چنین نگرشی است که آمریکا در دوران بعد از پایان جنگ سرد، تلاش پایان‌ناپذیر خود را در مورد اجرایی کردن استراتژی گسترش به کار گرفت. هدف اصلی آمریکا را می‌توان تبدیل قدرت و قابلیت‌های استراتژیک آن کشور به امپراتوری جهانی دانست. در شرایطی که کشورها از الگوهای امپراتوری بهره می‌گیرند، طبیعی است که نیروهای مختلف را سازماندهی کرده و هرگونه کنش سیاسی آنان را در جهت اهداف استراتژیک خود طراحی و تبیین می‌کنند.

از جمله مهمترین منافع حیاتی و ملی ایالات متحده آمریکا در قرن جدید این بوده است که هیچ سلطه‌گری و سلطه‌جویی مخالف آمریکا در هیچ نقطه از مناطق مهم جهان مشاهده نشود. رقیب جدی به وجود نیاید و کشورهای مختلف در قالب ائتلاف و به صورت رقیب، در جهان ظهور پیدا نکنند. اهمیت دوستان و متحدان و جلوگیری از دستیابی کشورهای مخالف و یا بالقوه مخالف، به سلاح‌های تخریب و کشتار جمعی و سلاح اتمی نیز جزو منافع ملی آمریکا محسوب می‌شوند. براساس چنین نگرشی است که امنیت‌گرایی وارد حوزه تفکر استراتژیک آمریکا می‌شود. آمریکایی‌ها تلاش قابل توجهی را برای کنترل محیط‌های بحرانی به انجام رساندند. افغانستان یکی از نمادهای جنگ سرد محسوب می‌شد، بنابراین، هرگونه مداخله آمریکا در این کشور را می‌توان به عنوان بازتاب پیروزی آمریکا در رقابت‌های جنگ سرد دانست.

بلافاصله پس از حادثه 11 سپتامبر، 2001 ایالات متحده تمامی تلاش خود را برای تعمیق اجماع جهانی برای مبارزه با تروریسم و یا حمایت از آن به کار گرفت. این حادثه در تاریخ تحول سیاست خارجی و امنیتی آمریکا و همچنین عرصه سیاست بین‌الملل، از جایگاه خاصی برخوردار است؛ چرا که نظام بین‌الملل پس از حادثه 11 سپتامبر، جهان شاهد به روایت محافظه‌کاران نوینی بود که توسط جورج بوش رهبری می‌شدند. شرایط بعد از این حادثه و تأکید مفرط بر آموزه «جنگ با تروریسم» را باید به عنوان «اصل سازمان‌دهنده» سیاست امنیتی این کشور، پس از یک دهه سردرگمی مورد توجه قرار داد. در چنین فرایندی، استراتژی امنیتی آمریکا دگرگون شده و شکل جدیدی از رفتارهای سیاسی و منطقه‌ای در حوزه آسیای جنوبی به کار گرفته شد. آمریکا بر این امر واقف بود که فضای جنگ سرد تبدیل به شکل جدیدی از رفتار سیاسی شده است که به موجب آن، اهداف و منافع آمریکا را تحت تأثیر قرار خواهد داد.

به همین دلیل، در صدد دگرگون‌سازی الگوی رفتار استراتژیک خود برآمد. چند روز پس از وقوع حادثه 11 سپتامبر، ایالات متحده رهبری مبارزه علیه تروریسم را بر عهده گرفت. کاخ سفید با معرفی سازمان

تروریستی «القاعده» و «طالبان» به عنوان مسئولان اصلی این حادثه، از متحدین خود خواست تا برای مبارزه جهانی با تروریسم با آمریکا همدست شوند. سرانجام جنگ با افغانستان در شب هفتم اکتبر 2001 آغاز شد. برنامه جنگ و حملات هوایی، در جهت نابود کردن طالبان پی ریزی شد. با سقوط بلخ، جوزجان، سمنگان، فاریاب و سرپل بعد ترکابل و قندوز، توجه آمریکایی ها به مواضع طالبان در جنوب (قندهار) معطوف شد. نیروهای واکنش سریع آمریکا و نیروهای افغانی از شمال به این شهر حمله بردند. پس از چند مورد درگیری و زد و خورد، در شب ششم دسامبر، طالبان شهر را رها کرده و پنهان شدند و در نتیجه حاکمیت طالبان در افغانستان پایان یافت. حمله آمریکا به افغانستان را می توان فصل جدیدی از رفتار استراتژیک آن کشور در سیاست بین الملل دانست.

به هر میزان مداخله گری آمریکا گسترش یافت، ضرورت محو طالبان و مقابله با نمادهای سیاسی و ساختاری آنان نیز بیشتر مورد تأکید قرار می گرفت (در ظاهر). این امر از طریق طرح موضوعاتی در مورد القاعده و متهم سازی آنان به مشارکت در اقدامات تروریستی این سازمان طی سال های گذشته انجام پذیرفت. برخی از ناظران بین المللی بر این اعتقادند که در سال 1998 با انفجارهای کنیا و تانزانیا، سیاست غفلت آمریکا نسبت به طالبان و بن لادن دچار شوک اساسی شده است. اما روند اصلی رفتار آمریکا از سال 2001 آغاز شد، زمانی که آمریکایی ها با حادثه 11 سپتامبر روبرو شدند. از سال 1998 تا زمان شکل گیری حادثه 11 سپتامبر، نیروهای طالبان و همچنین القاعده به عنوان تهدید امنیتی آمریکا محسوب می شدند. به این ترتیب، آمریکایی ها تلاش کردند تا اطلاعات لازم در مورد آنان را به دست آورند. در اولین اقدام، دولت آمریکا تصمیم گرفت مرکز ضدتروریستی را تقویت کرده و با ادغام عناصر «اف.بی.آی» و «سیا» که روابط خوبی با هم نداشتند، درون سازمانی مشترک، به آن جانی تازه بدهد. اما عدم اعتماد متقابل باعث شد با وجود صرف بودجه چند میلیارد دلاری، سیا نتواند سوء قصد 11 سپتامبر را پیش بینی کند. برخی از نظریه پردازان امنیتی اعتقاد دارند که اقدامات یادشده توسط سرویس های امنیتی آمریکا مانیتورینگ شده است، اما آنان با «غفلت سازمان یافته» تلاش کردند تا زمینه ظهور «پرل هاربر» دیگری فراهم آورند. اگر چه برخی از اطلاعات منتشر شده در مورد سرنوشت طالبان متفاوت است.

براساس گزارش واشنگتن پست که در 13 اکتبر 2001 منتشر شد، دولت کلینتون و نواز شریف توافق کرده بودند تا اسامه بن لادن را در سال 1999 بکشند. اما تحقق چنین امری با اهداف منطقه ای پاکستان همگونی نداشت. دولت پاکستان از طریق گسترش بنیادگرایی توانست به مطلوبیت های منطقه ای دست یابد. بنابراین، تمایل چندانی به کاهش بنیادگرایی در افغانستان نداشت. در حمله آمریکا به افغانستان، سیا اقدام به اجرای پروژه ای به نام «نتیجه دهی سریع» (Quik Import project) کرد. در راستای این پروژه، سازمان سیا از دولت بوش دستور داشت تا قبایل ضد طالبان را برای جنگ با طالبان و القاعده بسیج کند. این امر بعدها از حادثه 11 سپتامبر به مرحله اجرا گذاشته شد، اما دولت آمریکا برای تحقق اهداف استراتژیک خود جهت گسترش نیروهای نظامی اش در مناطق مختلف، تمایل چندانی به انجام عملیات پنهانی نداشت. فضای سیاسی آمریکا بیانگر ایجاد جنگ جدیدی بود. این جنگ باید از طریق نیروهای نظامی آمریکا صورت می گرفت. بار دیگر قدرت نظامی، یکی از موضوعات اصلی سیاست بین المللی تلقی می شد. به این ترتیب، بار دیگر پس از جنگ سرد، مطالعات امنیتی بر محدودیت رویکردهای سنتی و رئالیسم مسلط بر دانش روابط بین الملل در زمان جنگ سرد تأکید می کردند.

در چنین روندی آمریکا تلاش داشت تا سیاست مقابله و مؤثر را اعمال کند. آنان الگوی تخریب سازنده را در پیش گرفتند. به موجب این الگو، کشورهای «نامطلوب» در معرض هدف انتقامی قرار می گرفتند. نضج گرفتن این موضعگیری انتقادی می توانست به سمت آغاز فرآیندهای تحکیم امنیت و تأکید بر راهکارهای حقوقی در تدوین سیاست خارجی پیش رود، اما شکاف ناشی از تفاوت قدرت میان دیدگاه های دولت ها که مسلماً تفاوت منافع را در پی دارد، مانع از تحقق این امر شده است. عملیات نظامی آمریکا در افغانستان منجر به تغییرات قابل توجهی در ساختار نظام بین الملل، سازمان های بین المللی و همچنین حقوق بین المللی شد. از این مقطع زمانی به بعد، عملیات پیشدستی جایگزین جنگ پیشگیرانه شد. «جان کنت گالبریت» معتقد است: «کشورهای دارنده حق وتو، سعی خواهند کرد در مقابل هم صف آرایی نکنند و از این رو، در وحدتی برای حصول به تفاهم در نظریاتی که ناظر به منافع آنهاست، به نحو احسن بکوشند.» این امر نشان می دهد که استراتژی جدید آمریکا مبتنی بر مقابله با نیروهای چالشگر جهان سوم است. اگر چه این روند در سال های دهه 1990 نیز به کار گرفته شده است. اما اهداف آمریکا در دوران بعد از حادثه 11 سپتامبر با تغییراتی روبرو شده و در نتیجه، حوزه رفتار سیاسی و استراتژیک آنان دگرگون شده است. بسیاری از رفتارهای

سیاست خارجی دولت‌ها به ویژه قدرت‌های بزرگ را می‌توان به عنوان مصداق «مداخله» مورد بررسی قرار داد. اما بارزترین مصداق مفهوم مداخله براساس فصل هفتم منشور سازمان ملل، کنش جمعی کشورهاست. مانند عراق و یا جنگ محدود با اهداف بشردوستانه بدون قیومیت سازمان ملل مانند کوزوو در سال 1999 است. تغییر در اهداف استراتژیک آمریکا منجر به دگرگونی در کارکرد سازمان‌های بین‌المللی شد. این امر را می‌توان نشانه تغییر ساختاری در فرآیندهای بین‌المللی دانست.

به این ترتیب، سازمان ملل کار ویژه خود برای حفظ صلح را از دست داد و به ابزاری برای گسترش جنگ‌هایی تبدیل شد که منافع استراتژیک آمریکا را فراهم می‌سازد. این گونه اقدامات، دگرگونی سریع و جهشی در روند صلح محسوب می‌شود که کاربرد زور علیه راهزنان مسلح و شبه نظامیان برای تداوم کمک‌رسانی، یا بر ضد جناح‌های سیاسی مسلح برای واداشتن آنها به رعایت توافقنامه‌های صلح را مجاز می‌شمارد. بنابراین، زمانی که جنگ‌ها پایان می‌پذیرد، الگوهای سیاسی برای کنترل محیط استراتژیک طراحی می‌شود. این امر زمانی از مطلوبیت بیشتری برخوردار می‌شود که هنجارهای دفاعی و استراتژیک نیز با تغییراتی همراه شود. این روند از سال 2001 به بعد شیوع بیشتری یافته است. در میحث توسل به زور، حق دفاع مشروع (self Defense)، حق مقابله به مثل و تلافی (Reprisal) و حق قصاص (Retorison) مطرح می‌شود. توسل به زور به عنوان دفاع مشروع و یک وظیفه ریشه‌ای در آموزه‌های «آگوستین» و اخلاقیات مسیحی دارد. آمریکایی‌ها از ادبیات مذهبی در جهت توجیه و تبیین اهداف استراتژیک خود بهره‌گرفتند. راست جدید در آمریکا مبتنی بر آموزه‌های دینی و ضرورت‌های امنیتی است. به این ترتیب، امنیت‌گرایی، ماهیت مذهبی و استراتژیک پیدا کرد.

مقابله با تروریسم را می‌توان گامی در جهت تحقق چنین اهداف و فرآیندهایی دانست. زمانی که عملیات نظامی آمریکا در افغانستان پایان یافت، زمینه‌های ایجاد و شکل‌گیری نظم جدید در افغانستان فراهم شد. این روند در اجلاس بن و براساس مشارکت کشورهای منطقه با آمریکا انجام پذیرفت. در اجلاس بن، سه مرحله مهم برای دولت‌سازی در افغانستان در نظر گرفته شد که عبارت بودند از: «تشکیل یک دولت موقت شش ماهه»، «یک دولت عبوری 18 ماهه» و «دولت دائم». با این حال با گذشت هفت سال از حادثه 11 سپتامبر و حمله آمریکا به افغانستان، همه مسایل و مشکلات افغانستان حل نشده و در بعضی موارد نگرانی‌های جدی وجود دارد. این امر بیانگر آن است که نیروهای جدیدی در افغانستان سازماندهی می‌شوند اگر چه دولت افغانستان را می‌توان انعکاس دولت‌گرایی جدید تلقی کرد، اما این فرآیند با چالش‌هایی نیز همراه است. اولین چالش این دولت بیگانگی از ملت، مزدوری و بیگانه‌منشی، بی‌کفایتی، تنبلی، خانواده‌باند سالاری، بی‌تفاوتی، روزگزرانی، بی‌خاصیتی، نهایت بی‌پروایی و توطئه‌چینی و دسیسه‌بازی است. دوم چالش‌های امنیتی جدید آمریکا مبتنی بر مقابله‌گرایی با نیروهای خارجی است. به طور کلی، اشغال نظامی پیامدهای امنیتی خود را دارد و منجر به ظهور چالش‌های جدیدی می‌شود.

آمریکا در افغانستان با مشکلات بسیاری روبروست، شرایط قومی و سیاسی کشور که جنگ سالاران در آن حاکم هستند، موجب شکست طرح خلع سلاح عمومی و ایجاد ناامنی شده است (دسیسه‌های گوناگونی از جانب غرب سالاران علیه نیروهای جبهه ملی سبب می‌گردد تا این نیروها کمی با احتیاط و آگاهانه عمل نمایند اما در بین مخالفین چنین مغزمتفکری به چشم نمی‌خورد). افغان‌ها با حضور بیگانگان در کشورشان مخالف هستند و به هر میزان حضور نظامی آمریکا و سایر کشورهای عضو ناتو در افغانستان افزایش یابد، طبیعی است که امکان شکل‌گیری فرآیندهای چالشگر نیز وجود خواهد داشت. بعد از حوادث 11 سپتامبر و سقوط طالبان - کشت خشک‌خاش و تولید مواد مخدر شتاب‌فزاينده‌ای به خود گرفته و متأسفانه تحرك سریع باندهای مافیایی در اطراف کرزی و جنگ سالاران قندهار و هلمند، وضعیت نابسامان اقتصادی، بازگشت مهاجرین و مهمتر از همه فقدان حاکمیت با ثبات و مقتدر در افغانستان، بر دامنه این تهدید افزوده است. در هر حال ایجاد یک دولت مقتدر مرکزی با اتکا به اصل شایسته‌سالاری، تکیه بر منافع ملت، یک خانه‌تکانی عمومی در دولت، اعزام غرب سالاران دوتابعیتی به ایالات متحده آمریکا، یک حساب‌گیری دقیق و شفاف از کرزی، برادرانش، فاروق وردگ و همه وردگیان که تحت حمایت کرزی بر علیه منافع ملی قرار می‌گیرند، به محاکمه کشاندن تعداد از خاهینین ملی و ناقضین حقوق بشر و مدیریت سالم در دولت که بتواند به خواسته‌های مردم پاسخ مثبت بدهد، تنها راه سیاسی بهبود اوضاع اجتماعی و اقتصادی به شمار می‌رود.

در غیر آن هر شخصی با تجربه‌ای هم اگر در این حلقه بسته و در سیستم بهم آمیخته قرار گیرد موفقیت چندانی نخواهد داشت. تامین امنیت و جمع‌آوری سلاح یکی از همان اصطلاحات است که از زبان مسوولین دولتی و تربیون‌ها و بلندگوها در داخل و خارج کشور به مود روز و مود سال بدل گردیده، اما واقعیت خلاف آن است

که می بینیم، می‌شنویم و احساس می‌کنیم. تعدد و تداوم اختطاف‌ها، سرقت‌ها، قتلها، انفجارها و انواع بی‌امنی‌ها در کشور واقعیت تلخی است که از سپیده دم دولت موقت آغاز شده، در دولت انتقالی تشدید و در دولت انتخابی به اوج خود رسیده است.

مردم این پرسش را مطرح می‌سازند که دولت و مسوولین امنیتی آن با اینهمه تشکیلات وسیع و هزینه‌های گزاف در برابر اینهمه بی‌امنی و جنایت که طی هفت سال گذشته در تاریخ کشور ریکارد قایم کرده است، چه استدلالی دارد، مسوولین دولت با ادعاهای بلند بالا و بهانه‌های ناهمگون در برابر افکار پرسشگر مردم و جهانیان چه پاسخی دارند؟ آنچه بیش از همه قابل تأمل و اندیشه است اینست که، نه تنها در ریشه کن کردن سیستم و شیوه‌های قوماندان سالاری و حاکمیت تفنگ کار موثری صورت نپذیرفته، بلکه بصورت مستقیم و غیرمستقیم در تقویه پایه‌های سیاسی و قدرت اقتصادی آنان موثریت روا داشته شده است.

در حالیکه در اوضاع کنونی و در طی هفت سال این انتظار موجود بود که در عرصه‌های تأمین امنیت، بازسازی و قانونمندی، طرد فساد اداری و دولتی و سایر نابه‌سامانی‌ها کارهای بزرگی انجام می‌شد اما این مامول‌ها تحقق نیافته باقی مانده و خواست ملت برای ایجاد یک دولت قوی و نیرومند و پاسدار قانون و تأمین کننده امنیت و ادامه دهنده بازسازی، تأمین کار و رفاه اجتماعی مدتی است که به یأس تبدیل شده است. دزدی، چپاول و رشوت ستانی در ادارات دولتی، حاکمیت‌های متعدد شهری و محلی، تبلیغات دوامدار بر ضد یکدیگر، و... تاچه مدتی دوام می‌یابد. جامعه به دلیل دوری از قانون و قانونمندی به یک جنگل تبدیل شده است که هرکس زور بیشتر داشت همان قدرت حاکم به شمار می‌رود.

تفنگداران با تکیه به نیروی نظامی خویش خواستار هرج و مرج، چور و چپاول، زورگویی و بی‌قانونی‌اند. آیا این به صلاح مردم است؟ پروژه خلع سلاح و تضعیف جنگ سالاران را نه تنها دولت، بلکه مردم نیز به شدت خواستارند. چون سه دهه جنگ و ویران‌گری همه داشته‌ها و نداشته‌های ما را نابود ساخته است و وضعیتی را به وجود آورد که مردم ناگزیراند انطوریکه برای بیرون راندن نیروهای بیگانه دست به مقاومت برد و این بار برای رهایی خود از جنگ جنگ سالاران خواستار مداخله نیروهای خارجی در قضیه‌اند. مردم نه تنها خواستار خلع سلاح و حذف نیروهای جنگ سالار هستند، بلکه این راه را تنها راه اعاده امنیت می‌دانند. چرا دولتمردان کشورخم به ابرونمی‌آورند و برای خوشی و سعادت تمدنی مردم اقدامات قاطع و موثری به عمل نمی‌آورد؟ با گذشته هرروزه لشکر بی‌کاران و بی‌هدف بی‌خانمان افزوده می‌شود.

اما زورمندان و قدرتمندان معاش و امتیازهای دالری اخذ و در سفر خارجی هزاران دالر را به عنوان سفر خرچ به جیب می‌زنند. آیا بهتر نبود که پول معاش این همه مفت خواران را به یتیم و بیوه و معیوب داده و فقر را ریشه کن سازند. پروسه خلع سلاح در افغانستان، آغاز شد و امیدواری‌هایی را در میان مردم پدید آورد مردمی که طی بیشتر از یک دهه در حاکمیت تفنگ‌هزاران قربانی دادند و کشور خود را نمایشگاه عظیم انواع سلاح‌های سبک و سنگین می‌دیدند، درین آرزو بودند که روزی سایه سیاه تفنگ را بر بالای سرشان ندیده و این حاکمیت ننگین را برای ابد به گورستان تاریخ دفن نمایند. (اما این پروسه بصورت خیلی محدود در شمال تطبیق و در جنوب و جنوب غرب آب از آب تکان نخورد) «اصطلاح جنگ سالاران عموماً غرب سالاران به جبهه ملی مربوط میدانند، ولی چنین نیست، این جمله همه جنگ سالاران بشمول برادران کرزی که در قندهار لمیده و به شکل از اشکال در تقویه حاکمیت برتری خواهی علیه اقوام دیگر برادران پشتون که مربوط به قبیله خودشان نیست و یا در چور و چپاول اقتصاد کشور مصروف‌اند، را در بر می‌گیرد. تفنگداران تحت هرنام که در هر گوشه وطن علیه منافع مردم و ملت تلاش مینمایند محکوم به نابودی است.»

دولت پروسه بنام جمع‌آوری سلاح را روی دست گرفت که میلیون‌ها دالر را به باد فنا داد، ولی در ظاهر ارقام‌های ارابه‌می‌گردد که امیدواری‌های کاذبی را به مردم نوید می‌دهد. در کشور و بخصوص در شهر کابل، کشتن، بستن، بردن، اختطاف، زورگویی، قاچاق، وحشت، بربریت، جنگ‌های ذات‌البینی و مردم‌آزایی با گذشت هر روز وسعت بی‌سابقه پیدا می‌نماید. گزارش‌هایی در دست است که افراد ملبس به یونیفورم پولیس سبب اختلال در امنیت اجتماعی می‌شود. این موضوع سبب پدید آمدن نوعی کانگستریزم شهری گردیده است. بیش از شش سال است که امریکا و متحدین در افغانستان حضور دارند اما هنوز هیچ نشانی از ثبات و صلح و امنیت در کشور سراغ نداریم، زیرا پس از سقوط طالبان، باید بدون درنگ به جمع‌آوری اسلحه اقدام می‌گردید نه تنها اقدامی نشد بلکه دست تفنگداران در نقض حقوق بشر، حقوق زنان، دامن زدن اختلافات قومی و مذهبی، چور و چپاول با زکذاشته شد.

((دولت در شهر کابل با جایگزینی های کژاندیشانه فقط یک هدف را دنبال میکند که چگونه علیه مخالفین سیاسی اش دسیسه چینی کند و اگر زندگی و دارائی ملت به یغما برده شد فرق نمیکند زیرا منافع و امنیت خودخوانده هایشان وسیله نیروهای بیگانه تامین و خارجیان محافظ ناموس و شرف شان است.))

حال نه تنها بر مردم ما بلکه بر اکثر مردم دنیا آشکار گشته است که با وصف حضور نیروهای آمریکایی و ادعاهای بلند بلای کرزی، هنوز هم افغانستان به عنوان یکی از مراکز فجایع حقوق بشر باقی مانده است: ادامه خشونت علیه زنان، حوادث بیشمار تجاوز، تهدید و ازدواج اجباری توسط افراد مسلح، افزایش بی سابقه خودکشی و خودسوزی زنان، تهدید فامیلها تا دختران خود را به مکتب نفرستند، سوزاندن مکاتب دخترانه، احساس ناامنی زنان در کار بیرون از خانه، ممنوعیت ظاهر شدن آواز خوانان زن در رادیو و تلویزیون،

افزایش زنان و بیوههایی که چاره ای جز گدایی و روی آوردن به فحشا ندارند و... باتداوم حکومت کرزی فساد مالی، رشوت ستانی، زورگویی، بی قانونی، فساد اجتماعی، جنایت اخلاقی، بزن، بربوبکش سلاحداران، بیکاری، فقر، وجور و چپاول تفنگداران به اوج خود رسید. برای همگان آشکار است که مرکز گریزی و قانون شکنی چه در ولایات و چه در مرکز به اندازه ایست که هیچ مرجع قانونی نمی تواند در برابر آن ایستادگی کند. امروز بوروکراتیزم ریشه دار در کشور مانع هرگونه پیشرفت است، لذا برنامه هایی چون خلع سلاح، مبارزه با مواد مخدر و غیره نتوانسته اند به موفقیت برسند.

در برابر این نابسامانی بنیادی، سیاست هایی چون تغییر مسئولین در ولایات و مرکز، ایجاد کمیسیونهای نام نهاد، تغییر و تبدیل های مصلحتی، مراجع به اشخاص نامطلوب غرض مشوره و مفاهمه، توزیع بسته های پول، جذب دزدان قبلی به ادارات امنیتی، تبلیغات بی بنیاد از طریق وسایل همه گانی برای تداوم حاکمیت و فریب مردم... سطحی به نظر می رسد، این سیاست ها نه تنها باعث بهبود اوضاع نمی شود بلکه به آشفتگی آن می افزاید. از سوی دیگر در هم ریختگی صلاحیت ها و مسئولیت های دست اندر کاران امور و بخش های مختلف اداری سبب ناکامی اجرات مثبت و موثر میگردد. اصلاحات اداری نیز در صورتی موثر است که هیچ کس نتواند به ناحق خواسته خود را به کرسی بنشانند.

با انتخابات ریاست جمهوری و تکیه مجدد کرزی بر تاج و تخت که وسیله قوای خارجی به وی هدیه گردید، یکبار دیگر فساد مالی، رشوه ستانی، زورگویی، بی قانونی، فساد اجتماعی، جنایت اخلاقی، بزن، بربوبکش، بیکاری، فقر، وجور و چپاول تفنگداران به اوج خود رسید. خورد و برد قسمت اعظم کمکهای خارجی به وسیله وزارتخانهها و اطرافیان رئیس جمهور و دیگر ارگانهای دولتی و کند بودن شرم آور اعمار مجدد. مقامات بلند پایه در زیر چشم هزاران عسکر امریکایی و ناتو به تولید و تجارت بیسابقه هیروئین مشغول بوده که افغانستان را مجدداً در صدر لیست کشورهای تولید کننده هیروئین قرار داده اند. با وجود ادعاهای مبنی بر «آزادی بیان»، فریادها در گلو خفه می گردند و آنانی که جرئت ابراز نظرات غیر سازشکارانه شان را دارند با ضرب و شتم و تفنگ و تهدید روبرو می شوند.

در حالیکه طی هفت سال این انتظار موجود بود که در عرصه های تأمین امنیت، بازسازی و قانونمداری، طرد فساد اداری و دولتی و سایر نابه سامانی ها کارهای بزرگی انجام میشد اما این مامولها تحقق نیافته باقی مانده و خواست ملت برای ایجاد یک دولت قوی و نیرومند و پاسدار قانون و تأمین کننده امنیت و ادامه دهنده بازسازی، تأمین کار و رفاه اجتماعی در حال بدل شدن به یأس تلقی میشود.

اما حضور تفنگداران بی بندوبار و قانون شکنی توسط خود زمامداران نوع مایوسی پدید آورد. مردم دیگر دریافته اند که کشور مجدداً به تخته شطرنج قدرت ها مبدل شده و اینها نمیخواهند از مهره های که سالها بر آنها سرمایه گذاری کرده اند بپزند. پس هر طوری شده مزدوران خود را بر سر دست نگه میدارند تا همواره با نصب آنان در قدرت سیاسی، داشتن دولت و بسته به خود در را تضمین کرده باشند.

در جایی که تفنگ و زور و دالر مسلط است و مافیای هیروئین و بنیادگرایی دست باز دارد، صحبت از وجود آزادی و دموکراسی و قانون و عدل مسخره است.

دولت افغانستان برنامه ای را به نام 'برنامه عملی برای رسیدگی به جنایات جنگی' تصویب کرده است که بر اساس آن، نحوه رسیدگی به جنایات جنگی و برخورد با عاملان آن مشخص خواهد شد. کمیسیون مستقل حقوق بشر نزدیک به دو سال پیش نتیجه یک همه پرسی را با عنوان درخواست عدالت در اختیار دولت قرار داد که در آن گزارش گروههای مختلف جامعه در مورد جرایم جنگی و نقض حقوق بشر اظهار نظر کرده بودند. در واقع برنامه ای که اکنون از سوی دولت تصویب شده مبتنی بر گزارش کمیسیون مستقل حقوق بشر است. فرستاده ویژه سرمنشی سازمان ملل متحد در امور افغانستان، شماری از اعضای کابینه و اعضای پارلمان حضور داشتند که در آن شرکت کنندگان در مورد شیوه رسیدگی به جرایم جنگی با هم تبادل نظر می

کنند. ولی اجرات کمیسیون حقوق بشر که از سفارت و جنرالان ناتو و آمریکا و کرزی هدایت میگیرد به هیچ صورت نزد روشنفکران و ملت رنجیده مشروعیت ندارد زیرا اینها خود تا گلودر جرم و جنایت غرق اند. با اندوه فراوان ایالات متحده آمریکا با از بین بردن طالبان یکبار دیگر بدنامترین چهره های جنگ و تفنگ را با اسلحه جدید و با میلیون ها دلار وارد زندگي مردم مظلوم و بی دفاع افغانستان نمود.

گویي این مردم ستم دیده باید همیشه باکشتن، بستن، بردن و نابود شدن زندگي نمایند. بارفتن طالبان فقط چهره عوض شد. برنامه کارروانه، سیاست های محلي، اندیشه بنیادگرایی، جنگ و تفنگ، بردن و کشتن، قنடاق کاری، به زندان انداختن همان بود که در زمان طالبان جریان داشت، ولی با دوتفاوت: یکی اینکه این زندانی ساختن و بردن و تسلیم دادن بی گناهان به خارجیان و زندان های بیگانه ها صورت گرفت و دوم تغییر دستار به پکول و کلاه پوست و چین بود. آمریکاییان با سیاست های دود منشاخه خویش باز هم همان دزدان نوکرسفت که با دو پاسپورت افغانی و آمریکایی و پوست و چین و پکول پوشان فراری که شهر را به ویرانه و کابل را به غمخانه تبدیل نموده بودند برای جان مردم گردانید.

جاه طلبی رهبران فسادپیشه و فاشیستی تنها اهرم مصیبت باری بود که استعماری توانست درین راه از آن بهره برداری نماید. خیانت و خودخواهی اینها کشور را بصورت سرزمین ملک الطوایفی در آورده و دهر گوشه فرمانده؛ گروه؛ سردسته و گردنکشی برای خویش پوسته و پاتک و زندان و کشتن رگه ساخته از این طریق قدرت و حاکمیت خود را به نمایش گذاشتند. تقریباً همه معتقد شده اند که کرزی در طی هفت سال حکومت دیگر فرصت چندانی برای جلب اعتماد عمومی ندارد.

کابل پایتخت کشور که در آن نیروهای پر شمار داخلی و خارجی تامین کننده امنیت، وجود دارند نیز از گزند ناامنی ها، مصنوعی نموده و بطور پراکنده اما هشدار دهنده ای، مورد حملات انتحاری و فیر راکت قرار می گیرند. اگرچه تا کنون، ارگان های دولتی تامین کننده امنیت، شامل وزارت دفاع، داخله و امنیت ملی، تشدید حملات انتحاری و تخریبی از سوی مخالفین را، نشانه تضعیف و اضمحلال آنان دانسته و مدعی اند که آنان به دلیل عدم برابری در مواجهه مستقیم با دولت، دست به این کارها می زنند.

درگیری و بی نظمی ها نشان می دهد که امنیت، روز به روز خراب تر شده می رود. بدیهی است که اگر دولت به حل این مشکل اساسی فایق آمده نتواند، در تطبیق پروسه های باز سازی و نوسازی، به کامیابی نخواهد رسید. در کشوری که تمام زیر ساخت های اجتماعی و اقتصادی آن، در دوران جنگ سی ساله تخریب شده و مردم این کشور، برای قادر شدن به گذران زندگی آبرومندانه خویش، نیاز شدید به کار در راستای باز سازی دارند؛ امنیت و سرزنش سران روزگزران دولت ضرورت شماره اول به حساب می آید. در صورتیکه این مشکلات بطور عاجل مرفوع نگردد بسیار مشکل خواهد بود تا حرکت های لازم دیگر، در عرصه های باز سازی و احیای مجدد و قادر ساختن مردم به پیداواری ضروری، صورت بگیرد.

با توجه به استقرار شمار قابل ملاحظه ای از نیروهای مسلح خارجی، در چوکات نیروهای قوای ائتلاف، آیساف و شروع حرکت های کمک به امنیت از سوی دولت، در قالب تشکیل و تجهیز اردو و پولیس ملی، از یک سو و تطبیق پروسه دی دی آر و دایگ از سوی دیگر، این سوال پیش می آید که چرا با این همه امکانات، نمی توانند، در تامین امنیت، مؤثر واقع گردند؟ تخریب اوضاع امنیتی در کشور، سبب شده است تا کرزی، نتواند در برابر اوضاع نا بسامان امنیتی، واکنش نشان ندهد. این واکنشها هیچ دردی را نمیتواند دوکند زیرا این کلمات و جملات برای فریب مردم بیان میشود و یا به قول معروف بازی با کلمات است.

کرزی که اغلب، در سخنرانی هایش از باز سازی و کارکردهای دولت سخن می گوید، در سفر های خویش، با اینکه کوشش می کند تا در جلب اعتماد مردم، از کارکردهای دولتش چیزی بگوید؛ اما نمی تواند منکر وضعیت نا بسامان امنیتی گردد. کرزی، آی اس آی یا اداره استخباراتی پاکستان را متهم به تحریک مخالفین دولت کرده و به تشویق این نهاد پاکستانی، به سوزاندن مکاتب، قتل و اختطاف مهندسان و کارمندان خارجی کمک به باز سازی و .. اشاره می کند؛ و گاهی هم بخاطر معصوم نشان دادن خود اشک میریزد. اما سوال عمده این است که آیا این سخنان کرزی، می تواند به تحکیم امنیت کمک نماید؟ آیا این باعث نخواهد شد تا واکنش شدیدتر حکومت پاکستان را به دنبال داشته باشد؟ آیا کرزی میتواند با این سخنان آمریکارا و ادار سازد تا واکنش شدید به پاکستان داشته باشد؟ اما سخن عمده این است که با وصف عدم انکار دخالت پاکستان در ناآرامی ها؛ آیا سخنان کرزی، می تواند بازدارنده بوده و دولت پاکستان را متقاعد به قطع حمایت از مخالفین حکومت کند؟ یا اینکه بر عکس؛ نتیجه خلاف داشته و سبب خواهد شد تا پاکستان از حکومت موجود در افغانستان، آزاده تر گردیده و دخالتش را صریح تر و آشکارا تر نماید؟ پاکستان بیش از دو هزار کیلومتر با ما مرز مشترک دارد

و بیش از سه دهه است که به نحوی در مسایل درون افغانستان، نیدخل است و ... به نظر می رسد حکومت نتوانسته است در سیاست خارجی خود، روش مناسبی در پیش گیرد. اما با وجود د خالتهای همسایگان نمی توان منکر عوامل داخلی تشدید بحران شد؛ اگر مردم، عموماً از کارکرد دولت رضایت داشته و خویشان را در برابر منافع دولت، مسوول احساس نمایند، بسیار مشکل است تا کشورهای خارجی، به این صراحت بتوانند عوامل خود را در کشور، بکار اندازند و در مقابل دولت قرار دهند. آنچه باعث می گردد تا مورال طالبان و مخالفان دولت قوی تر گردد، عوامل داخلی است که به تضعیف موقعیت دولت و تقویه روحیه مخالفان دولت، در کانون های بحران، کمک می نماید. از جانب دیگر تشدید قاچاق مواد مخدر، افزایش آدم ربایی و تشدید خشونتها به همراه ادامه کشتار غیرنظامیان از سوی نیروهای آمریکا و ناتو باعث شده است اهداف و نیات آمریکا از ادامه حضور نظامی در افغانستان با سنوال جدی رو به رو شود. بی توجهی آمریکا وسایر کشورهای خارجی مستقر در افغانستان به تجهیز و بازسازی اردوی ملی و پولیس ملی نشان می دهد که آنها تمایلی برای واگذاری امور امنیتی کشور به پولیس و اردوی ملی ندارند و می کوشند با بحران های هدایت شده، حضور نظامی خود را در افغانستان توجیه کنند. در هر حال، افزایش تلفات نیروهای عضو ناتو و ایساف در افغانستان باعث شده است کشورهای عضو ناتو و ایساف از جمله سوئیس و کوریای جنوبی از خروج نیروهای خود از افغانستان در آینده نزدیک خبر دهند. از جانب دیگر بیش از یک سال است که سوء قصدهای انتحاری و حملات متعدد به رویدادهای روزمره افغانستان تبدیل شده اند. بسیاری از مقامات از پاسخ به این پرسش که چرا اوضاع امنیتی کشور روز به روز وخیم تر می شود، طفره می روند. افغانستان چندی است ناآرامی های پی در پی را پشت سر گذاشته است. بیش از ده ها کشته و زخمی حاصل سه سوء قصد انتحاری در کابل اند. تا دو سال پیش کسی باور نمی کرد، طالبان و القاعده باز هم در افغانستان قدرت بگیرند.

حدود هفت سال از استقرار ناتو در افغانستان می گذرد. ناتو فرماندهی نیروهایی را برعهده دارد که اصطلاحاً نیروهای بین المللی کمک به امنیت (ایساف) خوانده می شود؛ هر چند که از حدود سی پنج کشوری که در قالب ایساف نیرو به افغانستان اعزام کرده اند. تعداد قابل توجهی عضو ناتو هستند. در هر حال درینجا دو سؤال است: چرا ناتو فرماندهی ایساف را برعهده گرفت و در افغانستان مستقر شد؟ آیا ناتو توانسته است از عهده وظایف خود برآید؟ در پاسخ به سؤال اول باید گفت ناتو به دو دلیل فرماندهی ایساف را برعهده گرفت. دلیل اول جنبه تاکتیکی داشت و مواردی از جمله ضرورت گسترش نیروهای ایساف به خارج از کابل، تزلزل در فرماندهی ایساف و ضرورت تسریع در روند بازسازی افغانستان را شامل می شد. در حقیقت هر سه مقوله به مسأله امنیت در افغانستان برمی گردد. بدین شکل که قلمرو فعالیت نیروهای ایساف محدود به ولایت کابل بود وسایر ولایات از امنیت کافی برخوردار نبودند. وضعیت افغانستان به گونه ای است که ناامنی در یک ولایت بر ناامنی در سایر ولایات تأثیر می گذارد. بنابراین امنیت در کابل بدون امنیت در مناطق همجوار آن بسیار دشوار است. از این جهت ضرورت داشت نیروهای ایساف به قلمروی فراتر از کابل گسترش اند.

در بین کشورهای که عملیات های عمده در افغانستان را برعهده دارند و آنهایی که از مشارکت در عملیات های پرخطر سرباز می زنند، تنش هایی جدی وجود دارد. انتقاد این کشورها به ویژه ایالات متحده به دیگر اعضای ناتو کاملاً منطقی است. یکی از مشکلات امروز ناتو وعده های بسیاری است که آنها در ابتدای عملیات خود در ناتو ارائه دادند، وعده هایی بسیار زیاد که قرار بود سریع و با صرف هزینه های بسیار اندک محقق شود. تحقق نیافتن این وعده ها در کنار وخامت روزافزون اوضاع و شیوع بی سابقه جرم و جنایت در افغانستان موجب شده است، عملیات نیروهای ناتو و ایساف در این کشور با انتقادهای روزافزونی مواجه شود. برای مثال چندی پیش اتحادیه اروپا متعهد شد آموزش نیروهای امنیتی افغانستان را برعهده گیرد، اما این طرح نیز در همان مراحل ابتدایی با مشکلات اعتباری و اساسی مواجه شد. مقامات آمریکایی به ویژه رابرت گیتس وزیر دفاع این کشور نیز اخیراً فارغ از هرگونه تعارفی پایتخت های اروپایی را به دلیل عمل نکردن به تعهدات خود به باد انتقاد گرفته اند تا ناکارآمدی سیاست هایی این گونه بار دیگر بر همگان آشکار شود.

منابع مورد استفاده : همشهری، بازتاب، مقاله های احمد رشید ژورنالیست مشهور پاکستانی، افغانستان در آتش جنگ و خودخواهی - اثری از (ا-ص) و بخشهای خبری.